



سخنرانی ماوراء در اختیار حضرت زہرا

حاج حسین خوش لہجہ

ماوراء در اختیار حضرت زهرا

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم، العبد المؤيد،
الرسول المكرم، ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة
الله وبركاته

رفقای عزیز، هر چیزی باید مناسبت داشته باشد.
همیشه در سخنانتان، در صحبتهایتان، مواظب
مناسبت هم باشید. مثلاً یک آقای منبری، اولش که
می خواهد صحبت کند، از اول باید از حضرت مسلم

بگوید، نه اینکه آخر محرم یا وسط محرم بگوید. نمی‌گوییم اشکال دارد؛ اما هر چیزی در عالم روی مناسبت خودش گذاشته شده است؛ آن وقت آن پسندیده است. بشر باید همیشه تفکر داشته باشد. رفقای عزیز، اگر تفکر داشته باشید، با فکر و اندیشه کار کنید، آن تفکر، شما را هدایت می‌کند؛ یعنی آن تفکر، آن حرفی را که می‌خواهید بزنید، شما را هدایت می‌کند. چرا؟ چون که آن تفکر می‌خواهی امر خدا را، امر امام زمان را پیاده کنی، امر زهرا را عزیز را اجرا کنی. من گفتم، الان به شما عرض کردم، ولایت باید به شما ابلاغ شود. صحبتی هم در این باره شد. پس بنا شد پرچم تفکر، پرچم هدایت است؛ اما توی فکر باشید که امر ائمه

ظاهرین را بگویید. آن وقت وقتی آنطور شدید، خدا شما را یاری می‌کند؛ یعنی به زبان‌ت القاء می‌شود. ببین، توجه بفرمایید، بعداً به زبان شما القاء می‌شود. آن وقت آن مطلب شما را از تهمت هم درمی‌آورد. از اینجا من استفاده کردم. وقتی مریم تهمت به او زدند، آن وقت گفت از بچه پرسید؛ یعنی مریم را از تهمت بیرون آورد. رفقای عزیز، و اگر بخواهید درباره ولایت صحبت کنید، باید یک اندازه‌ای تفکر داشته باشید. همان موقع که می‌خواهید صحبت کنید، عقیده ولایتی من این است که [بگویی:] یا امام زمان، من را یاری کن، زهرا جان، من را یاری کن. متوسل بشوید؛ یعنی خودت را کوچک بدانی. درباره ولایت کرنش کنی؛ آن وقت ولایت، در

دهان شما القاء می شود. آن وقت، آن القاء، امر آنهاست. حالا می خواهیم یک جمله ای از حضرت زهرا صحبت کنیم، بدانیم ما چه اندازه معرفت درباره زهرا داریم. حالا بعضی ها که ولایتشان چیز است، می گویند زهرا ی عزیز در مقابل پیامبر، یا امیرالمؤمنین یا ائمه کسری دارد. من می خواهم به شما عرض کنم که این ها بی خود می گویند. این باید یک کس دیگری به خودش نمره بدهد، حالا دارد نمره می دهد. چرا؟ این بعد قدرتی که دارد، به او القاء نشده که افشاء کند. باید ولایت اول القاء شود، بعداً افشاء کنید. تو القاء نداری، چرا افشاء می کنی؟ پس [حالا که] القاء نداری و افشاء کردی، این ها را پایین می آوری؛ یعنی نمی توانی، توان نداری

که این‌ها را معرفی کنی. ببین، من چه می‌گویم. رفقای عزیز، توجه بفرمایید.

حالا شما ببینید، هیچ کدام از ائمه، مانند حضرت زهرا نبودند؛ تا حتی خود پیامبر؛ تا حتی خود حضرت علی. آن‌ها مثلاً وقتی می‌خواستند به دنیا بیایند، [مثلاً برای] خود امیرالمؤمنین، آیا به فاطمه بنت اسد، سیب بهشتی دادند، یا به امیرالمؤمنین سیب بهشتی دادند، یا به پیامبر سیب بهشتی دادند، یا به آمنه سیب بهشتی دادند؟ چرا ما متوجه نیستیم؟ این سیب چه بوده است؟ عصاره خلقت. اگر نه من جای دیگر گفتم، غذای بهشتی را کسی خورده؛ این عصاره خلقت است. حالا ببین، عزیز من، قربانت بروم، فدایت بشوم، نماز پیامبر،

نماز یک خلقت است. حالا آمده از کوه حرا، تا به نماز می ایستد، فوراً جبرئیل ندا می دهد: یا محمد، نماز نخوان، برو پیش خدیجه. آقا جان، آیا ما فکر کردیم یا چند تا فکر داری، می خواهی فکر ولایت هم بکنی؟ تمام فکرها را باید از مغزت بیرون کنی تا فکر ولایت کنی. مگر نماز پیغمبر شوخی است؟ چون که دارد می گوید: ای محمد، ای عزیز من، عصاره تمام نمازها تا حتی نماز تو، زهرا است، تا حتی نماز تو زهراست. نماز عبادت است؛ اما زهرا، ولایت است. حالا هم بستر می شود. حالا نور به نور اتصال می شود. خیلی قدر این حرف را بدانید که اینقدر مهم است، می گوید: آن، امر من است؛ نماز عبادت است، آن اطاعت است.

تمام فکر و خیالتان را باید کنار بزنید، از خدا بخواهید، از خودش بخواهید، فهم ولایت به ما بدهد؛ یعنی شناخت ولایت به ما بدهد. اگر ما شناخت ولایت نداشته باشیم، به ولایت قسم، به ولایت توهین می‌کنیم. ما باید شناخت ولایت داشته باشیم تا به ولایت توهین نکنیم. من در جای دیگر گفتم عزیزان من، ولایت یک چیز خیلی بالا است.

حالا حسابش را بکن، حالا زهرای عزیز می‌خواهد پا به عرصه دنیا بگذارد. حالا خدیجه یک اندازه‌ای ناراحت است؛ چون خدیجه خیلی مقامش بالاست؛ اما در مقابل فهم ولایت یک حدی دارد. ولایت بی حد است. حالا تا رفت، آن‌ها گفتند زنان مهاجر و انصار نیامدند. حالا

می گوید: مادر جان، عزیز من، می آیند کمکت؛ یعنی دارد حالی یک خلقت می کند من که زهرا هستم، ماوراء در اختیارم هست. تو باید به ماوراء برسی، او ماوراء در اختیارش است. امر کرد چهار زن مجلله برای کمک مادرش آمدند. من حرف از شما سؤال می کنم، به من جواب بدهید، انتقاد کنید. این حرفها، معرفت ولایت است. مگر خدیجه مثل زن من است یا خانم شماست که احتیاج داشته باشد؟ نور که احتیاج ندارد. چرا متوجه نیستید؟ زهرا دارد خودش را به خلقت معرفی می کند؛ می گوید: ماوراء، در اختیار من است. من فوری امر می کنم حوا و آسیه و دختر بنت عمران و مریم همه بیایند. این ها همه کنیز مادر من هستند. چه داری

می گویی، زهرا، زهرا می کنی؟ تو باید زهرا را بشناسی، بعداً بگویی زهرا، خدا را بشناسی بعداً بگویی خدا، علی را بشناسی بعداً بگویی علی. دارد به یک خلقت ابلاغ می کند که یک ماوراء در اختیار من است، نه اینکه من در اختیار ماوراء باشم. واللہ، باللہ، تاللہ، از تمام گلوله های خونم می گویم: اگر ماوراء در اختیار [زهرا] نباشد؛ پس ماوراء مهمتر از زهراست. ماوراء، خلق است، این [زهرا] نور خداست. خلق در مقابل ائمه طاهرین خیلی پایین است؛ چون که آنها خلق هستند.

چرا می گوید «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» من روایت رویش می گذارم که قبول کنید، چرا می گوید: همه تسلیم نبی

شوید؟ چرا می گوید همه خلقت، تاریکهای بیابان، کوهها، درختها، آنچه که در این عالم هویدا است، به همه می گوید تسلیم نبی بشوید؟ چرا؟ آن ها همه خلقتند. ما باید خلق را با امر تشخیص بدهیم، خلق را با نور خدا تشخیص بدهیم.

من جسارت نکنم، رفقای عزیز، به شما نمی گویم، عده ای هستید زهرا شناختنمان، امام شناختنمان، رودر بایستی است. ببین، در زمان پیامبر، این عمر و ابابکر یا سایرین اینها، چقدر به زهرا ی عزیز احترام می کردند؛ رودر بایستی طی شد. ما بیشترمان جلسات می گیریم، شیرینی می دهیم، شاید یک شام هم بدهیم، داریم به مردم می گوئیم بابا، ما دوست زهرا هستیم.

خانم عزیز، اگر دوست زهرایی، باید امرش را اطاعت کنی. اگر تو دوست علی هستی، باید امرش را اطاعت کنی. علی، امرش است، زهرا، امرش است، امرشان هم، امر خداست.

ای خانم عزیز، این زهرا، واجب الاطاعة است. چه جلسه‌ای می‌گیری و روضه‌ای می‌خوانی؟ من نمی‌گویم روضه نخوان، من نمی‌گویم جلسه نگیر، من نمی‌گویم شیرینی نده، ببین، من چه می‌گویم: من می‌گویم امر این‌ها را اطاعت کن؛ نه مثل آنها که آنجا بودند، این همه اطاعت می‌کردند. برای چه؟ برای اینکه بالاخره بگویند آبروی ظاهری‌شان حفظ شود. من نباید در آبروی ظاهری‌ام باشم، من باید توی امر باشم. خانم

عزیز، به تو چه گفته؟ به تو گفته بی اجازه شوهرت بیرون بیایی، تمام ملائکه شما را لعنت می کند. بروید در کتابها ببینید. مگر زهرا نبود که نشسته بود، کوری وارد شد، رفت. گفت: زهرا جان، این کور است. گفت: مگر نگفتی نامحرم یک بویی دارد، آن مرد، مثلاً آن بویش را استشمام می کند؟ خانم عزیز، دارد به تو می گوید! زهرا که بوی بهشت می دهد. خدا می داند تمام گلوله های خون من ناراحت است، می گویم چرا این مردم متوجه نیستند.

پیغمبر، سینه زهرا را می بوسد، می گوید: هر وقت خواستم بوی بهشت را استشمام کنم، از سینه زهرا است. یعنی چه؟ یعنی ولایت را می بوسد. آن وقت

همین سینه را زدند، خرد کردند. خدا، خدا، هم می کنند، نماز هم می خوانند، احترام هم می کنند، مکه هم می روند، عمره هم می روند. چرا متوجه نیستیم؟ حالا می گوید: [نامحرم] بو را استشمام می کند. مگر این نیست که پیامبر فرمود: چه عبادتی است که از برای زن، افضل عبادت است؟ حضرت امیر خدمت حضرت زهرا آمد، با هم نجوا کردند. گفت: به پدرم بگو: نه او نامحرم را ببیند، نه نامحرم او را ببیند. این امر زهراست. خانمهای عزیز، والله، بالله، شما عاق زهرا هستید. اینکه دارد می گوید عاق والدین، زنی که اینطور نباشد، عاق زهراست، کارش مشکل است. اگر می گوید زهرا صحبت کرد، علی (علیه السلام) تنها بود؛ یعنی کسی

نبود که ولایت را یاری کند. تمام طرف آن دومی رفتند. حالا زهرای عزیز وظیفه می‌داند ولایت را یاری کند، علی علیه السلام را یاری کند، باید بکند. حالا اگر آمده است، می‌خواهد ولایت را برگرداند، جان خودش را فدای ولایت کرد، جان بچه‌اش را فدای ولایت کرد. مگر ولایت چیز شوخی است؟ پیش شما تند نباشد، من بارها گفتم این عاق والدین که می‌گویند سه طایفه را نمی‌آمرزم: شارب الخمر، عاق والدین و کسی که برادر مؤمنش را اذیت کرده باشد. آن احترام آن مؤمن به واسطه ولایت است.

حالا شما ببین، تا زمانی که زهرای عزیز بود، یک نوری بود تمام مردم مدینه و غیر مدینه می‌دیدند. وقتی

زهرای عزیز از این عالم رفت، آن نور هم رفت. آن نور ولایت بود. مگر نمی گوید عاق والدین، من بارها گفتم، عاق والدین آن پدر و مادر را متوجه شوید، [یعنی] امر آنهاست، اما مگر پیامبر نمی گوید ما پدران این امت هستیم؟ مگر زهرا مادر تو نیست؟ خانم چرا امرش را اطاعت نمی کنی؟ مادرت هست. ای سادات، به شما هم ابلاغ می کنم چرا امر مادرتان را اطاعت نمی کنید؟ آیا شما عاق والدین هستید یا نیستید؟ باید امرش را اطاعت کنید. ببین، به تو چه گفته؟ به تو گفته رویت را بگیر، به تو گفته لای مردم نرو. این حرفها را که زده را تکرار نکنم، باید امرش را اطاعت کنی. والله، بالله، اگر [امر زهرا را اطاعت] نکنید، «إنک لیس من اهلک» هستید،

اهل زهرا نیستید. بیاید متدین شویم، نه مقدس. ما بیشترمان مقدس هستیم. چهار تا نماز می خوانیم، دو تا نماز شب می خوانیم، یک مسجد جمکران می رویم، یک چیز هم به کسی می دهیم، خیال می کنیم اول آدم هستیم. اول آدم آن است که ولایت را اطاعت کند.

من یک چیزی که می خواهم خدمت شما عرض کنم این است: اگر شما بخواهید بدانید که این مطلب چطور بود [که این کارها را کردند]؟ ائمه طاهرين را جزء خلق حساب کردند، زهراى عزيز را جزء زن حساب کردند. بابا جان، ما می خواهیم بگوییم، ائمه نور خدا هستند، جزء خلق نیستند، زهراى عزيز، جزء زنها نیست. این نسبتی که به زهرا داد [و او را زن حساب کرد] عمر بود. حالا اگر

می خواهید پیرو عمر باشید، باش؛ ما که نمی گوئیم نباش. مگر ما بخل داریم که تو باشی! حالا از کجا می گویی؟ حالا آنجا آمده، به علی (علیه السلام) می گوید: ما می خواهیم زهرا را ببینیم؛ یعنی می خواهند صورت سازی کنند؛ چون پیغمبر گفته هر که زهرا را اذیت کند، من را اذیت کرده، هر که من را اذیت کند، خدا را اذیت کرده، روایت خیلی صحیحی داریم: آتش جهنم حرام است برای دوست زهرا، بروید در کتابها ببینید. هم آتش دنیا، هم آتش آخرت [حرام است].

امروز یکی از رفقای عزیز اینجا آمده بود، با ایشان بحثی داشتیم. چطور آتش دنیا [برای دوست زهرا حرام است]؟ آن نور زهرا در دل تو تجلی می کند، غم و غصه را از دلت

بیرون می برد. محبت زهرا؛ یعنی این. در قیامت هم شما به آتش نمی سوزید. چرا؟ آتش به امر زهراست. مگر آتش می تواند کار به غیر امر بکند، آتش در امر است. خیلی ما باید فکر کنیم. آتش در امر است؛ [خدا به او] امر کرده که دوست زهرا را نسوزانید. خنک شد. مگر برای ابراهیم خنک نشد؟ خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، گفت: اگر خدا نمی گفت سرد و سلامت ابراهیم از سردی می مرد. کجا؟ توی دوازده فرسخ آتش.

چه می گوئید آخرالزمان، دین مثل آتش کف دست است؟ مگر مال شماست؟ دوازده فرسخ آتش را خاموش کرد. بیا محبت زهرا داشته باش، دستت عبارت مبهم را خاموش می کند. پس بنا شد محبت زهرا که حضرت

می فرماید آتش را خاموش می کند، در دنیا هم خاموش می کند. ای خانم عزیز، اگر به این طلا و لباسهای می نازی، همیشه دلت پرغصه است. چرا؟ رفتی دنبال مد. وزر و وبال کردی، شوهر بیچاره را در شکنجه قرار دادی، حالا یک لباس برایت گرفته، می روی در مجلس، می بینی کسی دیگری مدش را دارد؛ می سوزی؛ اما بیا بیرون، امر زهرا را اطاعت کن، همیشه دلت نورانی است. بیا حرف بشنو، ببین من درست می گویم یا نمی گویم.

زهرای عزیز یک موقعی در تولدش عظمائیتش را نشان داد، یک موقع هم که شمشیر روی سر علی گرفتند. گفت: دست از علی بردارید. نگوئید این طرف و آن

طرف صحبت می کند، دارم ثابت می کنم حرف را که فکر شما این طرف و آن طرف نرود؛ بدانید حرف صحیح است. حالا گفت: دست از علی بردارید، نفرین می کنم. یک نفس کشید، ماوراء گفت: زهرا ما در اختیار تو هستیم، مگر مسجد در اختیارش است؟ مسجد جلوی چشم آن ها بود؛ یک ماوراء گفت: زهرا ما به حرف تو هستیم؛ یعنی خدا یک دنیا را می خواهد زیر و رو کند. دنیا در مقابل زهرا ارزش ندارد. به دینم، دنیا در مقابل زهرا یک کادو است. اگر اینطوری نباشد، خدا هم دنیا را می خواهد. خوب شد؟ دنیا را به واسطه محبت این ها خلق کرده است، نه به واسطه خود اینها. بابا، دارد به تو چه می گوید؟ می گوید تمام این دنیا را به واسطه محبت

این‌ها خلق کردم. خب، تو محبت این‌ها را داشته باش. آیا دنیا ارزش دارد یا محبت اینها؟ دارد حالی تو می‌کند محبت این‌ها [ارزش دارد]، این دنیا ارزش ندارد. حالا یک نفس کشید، شیعه و سنی نوشتند، (گفت: اگر حرف ما را قبول ندارید، حرف برادرانتان اهل تسنن را قبول داشته باشید، آن‌ها هم نوشتند.) ستونهای مسجد از جا حرکت کرد. تا حتی خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، گفت: از زیر ستون می‌شد بروی؛ یعنی اینقدر آمد بالا. آخر، شما فکر کنید مسجد چطور شد؟ یک ذره که آهن‌ها تکان می‌خورد، همه پایه‌ها اینطور می‌شود. چطور شد این همه رفت بالا، طاق به هم نمی‌خورد؟ طاق دارد امر را اطاعت می‌کند، می‌گوید بگو عبارت مبهم

حالا دیدند اینجوری شد. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: زهرا جان، نفرین نکنید؛ اگر نه طیور در جو هوا هلاک می شود. این حرف معنایش این است؛ یعنی عالم و تمام دنیا نمی ماند. این سرایت می کند به آسمان، طیور هم هلاک می شوند. چه چیزی هلاک می کند؟ ناراحتی زهرا. ای خانم عزیز، آیا این کارها را می کنی، زهرا ناراحت نیست؟ آقای عزیز، تو این کار را می کنی، امام زمان ناراحت نیست. مگر امام زمان ناراحت کردن، یا امیرالمؤمنین ناراحت کردن، زهرا ناراحت کردن، گناه بخشیدنی است؟ چرا فکر نمی کنید؟ به دینم قسم، می خواهم توی سرو کله خودم بزنم. می گوید: اگر یک مؤمنی را ناراحت کنی،

من عبادتت را قبول نمی‌کنم. عزیزان من، من والله،
بالله، تالله، به شما کار ندارم، من در جو این دنیا حرف
می‌زنم. آن‌ها که ناراحت می‌کنند. می‌گوید: یک مؤمنی
را ناراحت کنی، هیچ عبادتت را قبول نمی‌کنم؛ آیا تو
امام زمان را ناراحت نمی‌کنی؟ آیا مخالفت نمی‌کنی؟
خانم عزیز، مخالفت نمی‌کنی؟ برای چه زهرا، زهرا
می‌گویی؟ فردا، پرتا پوچ است. تو محبت مد داری، نه
محبت زهرا. اگر محبت مد نداری، چند تا پیراهن
داری، چند تا مانتو داری، چند تا این‌ها را داری،
یکی اش را بده به یک همسایه. بابا جان، این بنده خدا
می‌خواهد عروس بشود. آخر، آن بنده خدا هم آبرو دارد،
او هم برادر دینی‌ات است. دین به دین اتصال است.

چه کار داری می کنی؟ آیا حق داری این ها را برای خانمت بگیری؟ تو هم برای شهوت می گیری. بیا برای خدا بگیر. قربانتان بروم، بیایید این ها را محض خدا بگیرید، نه محض شهوت.

حالا زهرای عزیز دارد به عمر و ابابکر می گوید: می گوید خیال نکنید که تو من را زدی، خیال نکنید صورت من را سیاه کردی، تمام ماوراء در اختیار من است. حالی ات می کند. دارد تو را حالی می کند، می گوید: ای مخالفین امیرالمؤمنین، ای مخالفین من، شما، همه دارید مخالفت خدا را می کنید. خدا، ماوراء را در اختیار ما گذاشته است، دنیا را در اختیار ما گذاشته است. ماوراء این بود که امر کردم، آدمم مادرم را یاری کردم؛ اما این

عالم همه اش در اختیار من است. اگر «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً» گفتند تسلیم پدرم شوید، [چون] ایشان می خواست شوهر من را، عزیز من را، علی را، یاری کند؛ یعنی کلامی بگوید که عظمائیت علی معلوم شود، اگر نه این عالم در اختیار من هم هست، نه [اینکه تنها] در اختیار پدرم [باشد]، در اختیار من هم هست. آن «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی» که درباره پدرم هست، درباره من هم هست، باید امر من را هم اطاعت کنید. تمام خلقت اطاعت می کنند. آیا تو نمی کنی؟

خدمت شما عرض کردم: تمام خلقت، اطاعت معصوم می کنند تا حتی ریگهای بیابان، تا حتی چرنده و درنده؛

تمام اطاعت می‌کنند. چرا [اطاعت] نمی‌کنید؟ این مخیری بودنی که خدا معین کرده برای تو، اگر اطاعت کنی سعادت است، اگر نکنی، والله، شقاوت است. تو خیال نکن اینکه به تو می‌گویند من تو را مخیر کردم، [بی دلیل است؛ خدا] عزت سرت گذاشته است، احترامت کرده است، بیا تو بی‌احترامی نکن ای بشر، بیا اطاعت کن. والله، بالله، فردا در ماوراء جلوی گرگهای بیابان، جلوی بعضی از الاغها، من خجل زده هستم. چرا؟ مگر خربلعم اطاعت نکرد؟ مگر ناقه صالح چه بود؟ مردم اطاعت نکردند، او را کشتند، عذاب نازل شد. چرا اطاعت نمی‌کنید؟ خدا، [با] این مخیر بودن، عزت سر بشر گذاشته است. چرا می‌گویند اگر امر من را بر امر

خودت ترجیح دادی، هشت شرط به تو می‌دهم: بینایت می‌کنم، دانایت می‌کنم، روشن‌فکرت می‌کنم، القاء به تو می‌دهم، هشت شرط به تو می‌دهد. پس معلوم می‌شود اگر مخیری، باید امر را اطاعت کنی. اگر امر را اطاعت نکنی، والله، مخیر بودن عذاب است. چرا فکر نمی‌کنید؟ اگر خدا به تو می‌گوید اشرف مخلوقات هستی، ای اشرف مخلوقات، اشرفیت خودت را باید حفظ کنی. چطور حفظ کنی؟ ولایت را در کالبد بدنت حفظ کنی. مگر من نگفتم ما باید سازندگی داشته باشیم. خدا می‌فرماید، در روایت و حدیث خیلی داریم، مگر پیغمبر در یکی از جنگها می‌آمدند، گفت: این جهاد اصغر است، بیاید جهاد اکبر کنید. جهاد اکبر چیست؟

خودسازی کنید؛ خودتان را بسازید.

رفقای عزیز، خودتان را بسازید. ما باید خودسازی کنیم، خودمان را بسازیم. اگر تو خودت را ساختی، متقی می شوی، اصحاب یمین می شوی. آن وقت تولید تو، هدایت است. الان من یک روایت رویش می گذارم. مگر ما از پیامبر بالاتر داریم؟ اشرف تمام مخلوقات است؛ اما حالا زنی بچه ای می آورد، می گوید: بگو خرما نخورد. می گوید: برو فردا آن را بیاور. یا رسول الله، راهم دور است. می گوید برو او را فردا بیاور. فردا می آید می گوید پسر، خرما نخور. یا رسول الله، چرا دیروز نگفتی؟ [فرمود:] من خودم خرما خورده بودم. پس اگر من می گویم، درست می گویم. باید القاء شود، بعد افشاء

شود. من روایت را رویش گذاشتم تا قبول کنید.

حالا ای عزیز من، ای رفقای عزیز، فدایتان بشوم، یک اشاره‌ای راجع به ماوراء کردید. حالا ببین، من به شما گفتم: من یک روزی بود آمدم خانه، دیدم مور، مور می شوم. به خانواده گفتم من بالا می روم، اگر من بیدار شدم پا شدم، اگر نشدم، من را صدا بزنید، تا رفتم بالا (می خواهم سند نشان شما بدهم که قبول کنید) دیدم اصلاً یک وضعی شد، اصلاً دیگر ساختمان نیست. فقط همین ساختمان ما بود. من نگاه کردم تمام این زمینها تا حتی کوهها انگار صاف شده بود. تا چشم کار می کند صاف است. یک وقت دیدم عیسی از آسمان آمد زمین. او علی دنبال من آمده بود، من گفتم بابا بنویس، او

می نوشت. نه اینکه خیال کرد که من حال ندارم، یک قدر ناراحت شد، دنبال من آمد. گفتم پدر جان، عیسی آمد. یک وقت شما خیال نکنید که بگویید چطور تو عیسی را می شناختی؟ فکر تو کوتاه است. ولایت، ولایت را می شناسد. ولایت، هدایت کن است. تو می شناسی ولایت را. فهمیدی؟ ولایت، ولایت را می شناسد. ما ولایت نداریم که زهرا را نمی شناسیم، ولایتمان کم است که علی را نمی شناسیم، ولایتمان کم است که دوازده امام را نمی شناسیم. اگر [واقع ولایت] داشته باشی، اتصال می شود به هم. نور علی نور می شود. اصلاً شخص را می شناسی. حالا مجدداً جبرئیل نازل شد، آمد پیش حضرت عیسی. به آسمان رفتند. خدا می داند یک

تاریکی ایجاد شد، من فقط جهنم را دیده بودم، تمام آسمان تاریک شد. عیسی گفت: خدایا، ما را نجات بده. گفت من را به پنج تن قسم بده. گفت خدایا، به حق محمد بن عبدالله، نشد. گفت: خدایا، به حق وصی اش امیرالمؤمنین ما را از این ظلمت نجات بده.

بابا جان من، عزیز من، علی باید شما را از ظلمت نجات دهد. چه کسی شما را نجات می دهد؟ علی شما را نجات می دهد. امروز ولی الله الاعظم، امام زمان نجات دهنده است؛ اما یقین کنید. حالا فوراً تمام آسمان روشن شد، اینها رفتند. خدا ندا داد: یا عیسی، به عزت و جلالم قسم، تمام نور زمینها و آسمان به واسطه علی است، مخصوص به خودش قسم، گفت: «علی» حالا پس

معلوم می شود تمام نور زمینها و آسمانها به واسطه علی است. آنجا هم گفتیم که زهرا ی عزیز یک نوری داشت که تجلی می کرد به تمام عالم. عمر و ابابکر، خدا عذابشان را زیاد کند، آن نور را خاموش کردند. چرا آن نور را خاموش کردند؟ عزیزان من، شناخت زهرا یعنی این. همین طور که قرآن به پیامبر نازل شد، احکام به زهرا. اگر حرف من را متوجه نیستید، یک وقت آقای خمینی در این موضوع یک اشاره ای کرد. جبرئیل به هیچ کس نازل نشد، به زهرا نازل می شد؛ اما مابین وحی و جبرئیل، علی بود. این [دلیلش] است که گفته بود قرآن به علی نازل نشده، گفتم: ای مرد نادان، مگر نمی گوید «انا مدینة العلم و علی بابها» جبرئیل از این در

می رود. اول به علی نازل می شد، بعد به پیامبر، بعد به علی نازل می شد. اگر صد دفعه به پیامبر نازل شد، دویست دفعه به علی نازل شد. هر چه شد می گویم، جبرئیل هم باید با اجازه از در وارد شود. خدا دارد توی خلقت به شما می گوید، می گوید: ای خلقت، ای عالم، ای آدم، من هیچ کسی را به غیر علی در خانه ام راه ندادم، کسی دیگر را در خانه دلت راه نده. چرا کسی را راه می دهی؟ چرا نامحرم را راه می دهی؟

حالا احکام بناست نازل شود. آن وقت زهرای عزیز می خواست احکام را فاش کند. تمام بدبختی این بشر که روی زمین است، تمام گناهانش گردن عمر است و ابابکر. حالا باز هم برادر شدید با اینها؟ نگذاشت [زهرا]

احکام را فاش کند. احکام یعنی چه؟ یعنی راهنمایی کلام قرآن. می خواست فاش کند. اگر فاش می شد، منافق و کفار جای پا نداشتند. حالا حساب کرد چه کار کند؟ گفت: باید زهرا را بکشیم، آخرم هم کشت. حالا حرف من این است. شما یک قدری فکر کنید. نور زمین و آسمان به واسطه علی است؛ یعنی مخصوص گفت: علی؛ یعنی ولایت از علی صادر می شود. قدر این حرف را بدانید. همین جور که می گویم اگر مؤمن باشی، صادرات شما ولایت است، حالا صادرات علی چیست؟ ولایت است. حالا پس بنا شد نور زمین و آسمان، نور علی است.

حالا آقا جان، ما در این زمان که در زمین هستیم باید

غذا بخوریم، [اما] ملائکه چه می‌خورند؟ اینکه می‌گوید تمام آسمان به نور علی است؛ یعنی تمام آسمانی‌ها دارند به نور ولایت زندگی می‌کنند، آن وقت آن نور ولایت به این‌ها دمیده می‌شود، این‌ها زنده‌اند. این تمام ملائکه آسمان به نور ولایت دارند زندگی می‌کنند، چیزی که نمی‌خورند. از کجا می‌گویی؟ من یک روایت هم بگویم. علی از یکی از جنگ‌ها می‌آمد، یک جایی دستور داد این لشکر آنجا آرام شدند. یک طیور روی دست علی نشست. گفت اینجا که هیچ چیزی نیست، نه آبی نه علفی. از کجا شما زنده‌اید؟ دید خیلی سرزنده است. گفت: وقتی گرسنه‌مان می‌شود، لعنت به قاتلان تو می‌کنیم یا علی، وقتی تشنه می‌شویم صلوات بر تو و آل تو می‌فرستیم.

پس اگر من می گویم شیعه ها آل علی هستند، من از روایت و حدیث استفاده می کنم، از خودم حرف نمی زنم.

حالا منظور من این است. حالا این ملائکه که آسمان هستند این ها به نور ولایت زندگی می کنند. آنجا که چیزی نیست، آنجا که خباثت نیست. آنجا همه اش نور است. این خباثت که اینجا هست، برای امتحان ماست، ملائکه همه امر اطاعت می کنند. آن ها که امتحان ندارند؛ اما یک وقت هایی یک ترک اولی دارند. پس معلوم می شود خلقت تا حتی ملائکه تا حتی جبرئیل و اسرافیل، تمام این ها یک تزلزلی دارند. فقط کسی که تزلزل ندارد، دوازده امام، چهارده معصوم است. حالا

عزیزم، ببین چه چیزی می‌خواهم به شما بگویم. حالا تمام ملائکه در امر خدا هستند. تمام ملائکه عبادت می‌کنند. مگر آن ملک نیست می‌گوید: من چهار هزار سال نماز خواندم؟ عزیز من، ولایت، کسی را نباید اطاعت کند، فقط خدا. ولایت نباید کسی را اطاعت کند. چرا می‌گفتند بیایید ما را اطاعت کنید؟ یا فهم نداشتند یا نمی‌فهمیدند یا مغرض بودند. ولایت که کسی را اطاعت نمی‌کند، تمام خلقت باید ولایت را اطاعت کند.

حالا ملائکه آسمان هم ولایت را اطاعت می‌کنند. حالا ببین، اینها منتظر چه چیزی هستند؟ حالا منتظرند اطاعت کنند ولایت را، خدا را اطاعت می‌کنند. آن وقت خدا به آنها می‌گوید شما ولایت را اطاعت کنید. ببین،

قدر این حرف را بدانید. تمام این‌ها اطاعت می‌کنند. خدا واجب‌الاطاعة است، اطاعت می‌کنند. آن وقت خدا به ملائکه می‌گوید: اطاعت کنید ولایت را. حالا من بگویم خیلی روشن هستید، روشن‌تر شوید؛ حالا غلام بنی‌ریاح از دنیا رفته است. حالا پیامبر تابوت را روی دوش خودش می‌گذارد. پیامبر دنبالش می‌دود. پیامبر حالا او را روی خاکها می‌گذارد. [می‌فرماید:] این را می‌شناسید؟ همه می‌گویند نه. علی جان، این را می‌شناسی؟ بله. غلام بنی‌ریاح است، هر روز به من یک سلامی می‌کرد و می‌رفت، می‌گفت: علی من تو را دوست دارم. حالا فوری خدا با او چه کار می‌کند؟ به هفتاد هزار ملک، از هفتاد هزار، هفتاد هزار [ملک را] می‌گوید بروید

ولایت را استقبال کنید. کجا دلتان به یک سلام و به یک ریاست خوش است؟ بیایید ملائکه هفتاد هزار تا به دیدنت بیایند، به استقبالت بیایند. ملائکه تمام امرند، ملائکه باید امر را اطاعت کند؛ یعنی امر ولایت را. چرا امر ولایت را اطاعت نمی کنید؟ چرا فکر نمی کنید؟ چرا اندیشه ندارید؟ چرا دنیا را رها نمی کنید فکر کنید؟ آقای مهندس، فدایتان شوم. مگر یک چیزی به تو ابلاغ شود فکر می کنی که من فردا جواب این ها را چه بدهم. آیا فکر کردی باید جواب خدا را داد؟

مبادا عوضی بگویم، نمی دانم، این طلایش اینطوری هست، سربش اینطوری هست، بابا جان، آرام بگیرید، ساکت باشید. بشر باید ساکت باشد تا عارف باشد. والله،

بالله، تالله، تا ساکت نشوید، عارف نخواهید شد. ساکت؛ یعنی دلتان این طرف و آن طرف دنیا و رنگ و وارنگ دنیا نرود. ساکت این است، نمی گویم برو بنشین یک جایی برو. من گفتم: من درویش درست نمی کنم، بی کاره درست نمی کنم، انشاءالله، با این حرفها عارف درست می شود. من نمی کنم، خودش می کند؛ اما حرف بشنوید. شما باید یک گوشه ای بنشینید، فکر کنید. اگر روایتش را هم بخواهید، این است: عزیز من، مگر نمی گوید نیم ساعت فکر، بهتر از هفتاد سال عبادت است. هفتاد سال عبادت کردی، والله، مشرک بودی. خوب شد؟ چرا مشرک بودیم؟ خلق را مؤثر می دانستید. خلق چه کسی است که مؤثر بدانی؟ ما هر وقت خلق را

مؤثر ندانستیم، خداپرستیم. والله، تا زمانی که خلق را مؤثر دانستیم، مشرکیم. من امروز حرفهایم را در این نوار می‌زنم.

پس بنا شد، وجود ملائکه، هستی ملائکه، به واسطه ولایت است. آقا جان من، ماوراء یعنی این. اصلاً تمام خلقت «وجود» ندارد. اصلاً تمام خلقت، بی‌وجود است، بی‌روح است، روحش علی است، روحش ولایت است. چه دارید می‌گویید؟ کجایید؟ از کجا روح به ما دمیده می‌شود؟ از اطاعت. قربانت بروم، وقتی اطاعت کردی، روح به تو دمیده می‌شود. چرا می‌گوید روح القدس؟ بین، من روایت رویش می‌گذارم، حواستان این طرف و آن طرف نرود. چرا می‌گوید روح القدس؟ روح القدس؛

یعنی روح. روح یعنی چه؟ یعنی ولایت. پس روح القدس؛ یعنی ولایت در ما دمیده شده، آن‌ها به توسط ولایت زنده‌اند. اگر روایتش را باز می‌خواهید این است. عزیز من، نگوئید تند شد، تو کندی که متوجه نمی‌شوی. تو باید از کندی دست برداری، تو باید ولایت تیزت کند. تو کندی. مگر نمی‌گویند اگر امام زمان نباشد، تمام عالم فروزان می‌شود؟ خب، من هم همین را دارم می‌گویم. پس اگر ولایت نباشد، ملائکه هم فروزان می‌شود. پس تمام، به وجود ولایت زندگی می‌کنند. اصلاً روح القدس، روح یعنی این، ما جسمیم. آیا ممکن است ما از این جسمیت دست برداریم؟ بیاییم اعتقاد به ولایت داشته باشیم، اعتقاد به این حرفها داشته باشیم.

از خاکی در روح برویم. تو را آورده اینجا، آن بشوی؛ اما به چیزی بشوی؟ به یقین. یقین است که تو را به ماوراء می برد. هیچ چیز نمی برد. یقین یعنی چه؟ ولایت. مگر عیسی نبود؟ گفت: چه آوردی؟ گفت: یک سوزن و نخ، گفت: نگهش دارید. چقدر خواستش؟ چقدر متوجه شد؟ چقدر می خواستند او را بکشند و نکشتند؟ چرا این رفت مثلاً اینجوری بشود، آن شکل آن شد، آن را به دار زدند. ببین، چقدر عیسی را هدایت کرد؟ مگر یا علی نمی گوید مرده زنده می کند؟ چقدر هدایت کرد؟ اما در مقابل دنیا، بشر سقوط می کند. عیسی سقوط کرد. علاقه به یک سوزن و نخ داشت. تو علاقه به کجا داری؟

قربانتان بروم، ولایت ما مصنوعی است؛ بیایید مصنوعی

نباشیم. حالا چطور بشود؟ هر چیزی را محض خدا بخواهید. زنت را محض خدا بخواه، بچه‌ات را محض خدا بخواه، رفیقت را محض خدا بخواه، ماشینت را محض خدا بخواه، کارخانه‌ات را محض خدا بخواه، کارت را محض خدا بخواه، آنچه را که می‌خواهی محض خدا بخواه. خب، این درست است. ما که نمی‌گوییم که دست از اینها بردار. آیا حرف من را حالی‌تان می‌شود چه می‌گوییم یا نه؟ تند شد. جسارت شد، من را ببخشید، من را عفو کنید. هر چیزی را می‌خواهی، محض خدا بخواه. خب، این درست شد. ماشین داری، خانم داری، پسر داری، داماد داری، همه این‌ها را داری، گوارایت باشد؛ اما همه این‌ها را محض

خدا بخواه. «إنک لیس من اهلک» «إنک لیس من اهلک» را نخواه. چرا آن کسی که «إنک لیس من اهلک» نیست را می خواهی و کمکش هم می کنی؟ چرا متوجه نیستی؟ آیا این حرفها را می فهمی؟ والله، باید از دنیا خارج شوی تا این حرفها را بفهمی. همه چیز را محض خدا بخواه.

مگر علی (علیه السلام) نیست، چقدر نخلستان دارد؟ صدها نخلستان دارد؟ اهل دنیا است؟ نه. محض خدا می خواهد. خودش می خورد، زنش می خورد، بچه اش می خورد، همه شان می خورند؛ در صورتی که آنها نمی خورند، جلوی تو می خورد که به او خدا نگویی. فهمیدی؟ حالا چه کار می کند؟ همه چیز دارد. مگر

خدیدجه عزیز این همه مال نداشت؟ حالا چرا از سلمان بالاتر می زند؟ پس مال تو را خراب نمی کند، نافرمانی تو را خراب می کند. بین من دارم چه می گویم؟ والله، مال تو را خراب نمی کند، نافرمانی تو را خراب می کند. این مالت را به امر خرج نمی کنی. آقا جان، مال داری، حالا خمس می دهی، سهم امام می دهی، این شیرینی ها را چه کسی آورده، اینها را چه کسی آورده، برنج را چه کسی داده است؟ مرغ را چه کسی داده است؟ روغنش را چه کسی داده است؟ ما نمی گویم مال نداشته باش. این هم روایتش؛ می گوید دین، روی دوش سه نفر است: اول عالم ربانی. ماهی های دریا، برای عالم ربانی طلب مغفرت می کند. ما عالم ربانی را دوست داریم؛ اما به رب

اتصال باشد، نه به دنیا. دوم می گوید: دارای سخی. بین، اگر سخاوت داشته باشی، تو را کنار می آورد. بعد می گوید فقیر صابر. صابری را من معنا کنم یعنی چه؟ من الان فقیر صابر نیستم. یک گوشه کنایه ای برای شما می آیم، می گویم من ندارم. من صابر نیستم، من مشرک هستم. من جداً باید اینجور باشم. فقیر صابر؛ یعنی راضی به تقدیر خداست، تقدیر خدا امرش است. تقدیر خدا خواهشش است. با تقدیر خدا دارد زندگی می کند.

بین، دوباره تکرار می کنم: محبتش ناجور است. آن هم محبتی که غیر محبت خدا باشد. تو باید مالت را حفظ کنی. صبح پا شوی، جداً بروی در دکانت. اگر یک ذره کوتاهی کنی، تو به بیت المال خیانت کردی. تو اگر پی

کار نروی، به بیت المال خیانت کردی، باید صبح پی کارت؛ اما عقیده‌ات این نباشد که کار روزی‌ات را می‌دهد، باید امر را اطاعت کنی. چرخ آفرینش باید بگردد. چرا می‌گویند اگر شارب‌ت عرق کند، جزء شهدایی؟ یعنی این بدن تو تا بیاید ذره‌ای ناراحت شود، خدا ببین چه پاسخی به تو می‌دهد؟ آیا فهمیدی؟ می‌گویند تو جزء شهدایی؛ بدنت را یک مقدار به زحمت انداختی. حالا باید چه کار کنی؟ من دوباره تکرار می‌کنم. هر کسی یک وظیفه‌ای دارد. وظیفه این آقا این است که یک جا بنشیند، دیگر که نمی‌تواند کار بکند. تو که می‌توانی یک جا بنشینی؛ اما صبح پا شو برو؛ نه اینکه هر چه شد، به شل‌ها هیچ کسی هیچ چیزی نمی‌دهد، به تنبلیها

بهشت هم نمی دهد. خوب شد؟ مگر من نگفتم؟ عزیز من، بعضی ها در این مجلس هستند، می خواهند مبادا اشتباه کنند. شخصی پیش پیامبر آمد، (صلوات) عرض کرد یا رسول الله، من کاری ندارم و وضعم خیلی بد است. گفت: یا رسول الله، من کار ندارم. گفت یک جا می توانی بنشینی؟ گفت: آره. یک مقدار آب پاشید و نشست و گیوه هایش را گذاشت. یکی گفت آن را می فروشی، گفت: بله. گفت: گیوه اش مثلاً یک قران، مثلاً گفت: دو زار؛ از گیوه چی های مدینه شد. بین، امر را اطاعت کرد. من حرفم سر امر است. شما همین طور که نشستی بالاخره در بنگاه، همان امر است. به باقی اش کار نداشته باش. اگر به باقی اش کار داشته باشی،

می روی در زرنگی. زرنگی به غیر خدا بی عرضگی است. فهمیدی؟ آن ها در زرنگی می روند که پول نزول می دهند، آن ها می روند در زرنگی این کارها را می کنند. زرنگی شان هست دیگر، اینها بی عرضگی است. زرنگی این است که امر را اطاعت کنی. عبارت مبهم اگر شما قدری در این معنای اندیشه داشته باشید، خدای تبارک و تعالی تمام خلقت را در امر این ها گذاشته؛ یعنی در امر دوازده امام، چهارده معصوم. همین طور که ملائکه آسمان در خلقت آمادگی دارند به امر خدا، آن وقت چه می شود؟ تمام خلقت آمادگی دارند به امر زهرا، به امر این دوازده امام، چهارده معصوم.

یا علی